



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ آذر ۱۳۸۸

مصادف: ۱۲ ذی الحجه ۱۴۳۰

جلسه: ۳۹

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: امر سوم: حقیقت انشاء

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بررسی نظرات دیگر در باب نسبت بین اعتبار و انشاء

تا اینجا سه تنبیه از تنبیهات مربوط به حقیقت انشاء ذکر شد که بعد از ذکر این تنبیهات ثلاث ما می توانیم به نوعی بحثی را که وعده داده بودیم که نسبت بین انشاء و اعتبار چیست را یک جمع بندی داشته باشیم، عرض کردیم که به نظر بدوی و ابتدائی نسبت بین انشاء و اعتبار نسبت تساوی است یعنی می توانیم بگوییم هر انشائی اعتبار است و هر اعتباری انشاء است. منتهی ما باید نظر آن کسانی را که از کلماتشان استفاده می شود مفارقاتی بین انشاء و اعتبار وجود دارد را هم بررسی کنیم، اینکه می گوییم نظر اینها را بررسی کنیم به این معنا نیست که این بزرگواران مستقیماً در بحث اعتبار و انشاء نظری داده باشند و نسبت اینها را فرموده باشند، اما از کلماتی که در بعضی مقاطع و مواقع گفته اند این استفاده می شود که نظر آنها درباره نسبت بین انشاء و اعتبار چیست.

قول اول:

نظر اول در رابطه با نسبت بین انشاء و اعتبار این است که گفته اند بین انشاء و اعتبار نسبت عموم و خصوص مطلق است و قبلاً هم اشاره کردیم که مرحوم محقق عراقی به نوعی به این مسئله اشاره داشتند که منتهی ایشان می فرموند اعتبار: یک نوع انشاء خاص است. یعنی انشاء اعم است از اعتبار اما در اینجا نظری که می خواهیم عرض کنیم تقریباً عکس این نظر محقق عراقی است و عقیده شان این است که بعضی از معانی انشائیه قبول اعتبار و جعل نمی کنند یعنی بعضی از چیزها هستند که انشاء در مورد آنها معنا دارد اما اعتباری نیستند مثل مسئله اجازه، اجازه از اموری است که مسلماً از جمله انشائیات است یعنی در بیع فضولی وقتی که مالک بیع فضولی را اجازه یا انفاذ می کند مخصوصاً در جایی که تعبیر انفاذ به کار می رود این اجازه و انفاذ یک معنای انشائی است و یک چیزی را انشاء می کند اما قبول اعتبار نمی کند.

سوال: اگر در مسئله اجازه قائل به کشف باشیم آیا فرقی نمی کند؟

جواب: توجه داشته باشید که فرقی بین مبنای کاشفیت و ناقلیت در مساله اجازه نیست و اینکه زمان اجازه از الان باشد یا از زمان عقد این فرقی ندارد و بالاخره الان انشاء می کند یعنی فرقی از جهت نقل و کشف نمی کند، به هر حال اجازه و انفاذ نسبت به معامله و عقد است و زمان تأثیرش چه می خواهد از زمان عقد باشد و چه از زمان خود اجازه فرقی نمی کند و آنچه که مهم است این است که در اینجا انشاء هست ولی قبول اعتبار نمی کند.

نفوذ معامله معنایش این است که معامله دارای اثر است و تأثیر خودش را به عنوان اینکه اثر مطلوب بر او مترتب شود می گذارد و تأثیر قابل اعتبار نیست چون معنای نفوذ عبارت است از تأثیر عقد در مسبب؛ وقتی ما می گوییم یک معامله ای نافذ است معنایش این است که این عقد اثر خودش را گذاشته و آن مسببی که از این عقد مورد انتظار بوده

مترتب شده است و در مورد اینکه تاثیر قابل جعل و اعتبار نیست آن را تنظیر می‌کنند به مسئله سببیت، می‌گویند سببیت یک امر اعتباری نیست بلکه یک امر انتزاعی است برای اینکه سببیت در واقع انتزاع شده از وجود مسبب عند وجود السبب یا تحقق سبب عند وجود المسبب یعنی سببی و مسببی هست، از بودن سبب و مسبب انتزاع می‌کنیم معنای سببیت را، سبب می‌تواند مجعول باشد و مسبب هم می‌تواند مجعول و اعتباری باشد یعنی یک امر اعتباری را سبب قرار بدهیم یا یک امر اعتباری را مسبب قرار دهیم، اما آنچه که به معنای سببیت مربوط می‌شود ما سببیت را از این دو امر انتزاع می‌کنیم. لذا می‌گویند سببیت قابل اعتبار نیست و سببیت یک معنای انتزاعی است.

به همین قیاس در مورد نفوذ و اجازه می‌گویند و اجازه مخصوصا در جایی که با تعبیر انفذت^۱ به کار رود و مالک با لفظ انفذت این بیع فضولی را انفاذ کرده است و وقتی که معامله را انفاذ می‌کند، انفاذ یعنی تاثیر و تاثیر غیر از اثر و موثر است و ما تاثیر را یک معنایی می‌دانیم که در واقع از وجود اثر عند وجود الموتر انتزاع می‌شود که این یک معنای انتزاعی است و چون معنایی انتزاعی است قابل جعل و اعتبار نیست. پس ملاحظه فرمودید که انشاء هست ولی اعتبار نیست و می‌خواهند نتیجه گیری کنند که معنای اجازه و انفاذ از معانی انشائی هستند که قبول جعل و اعتبار نمی‌کنند.

سوال: به چه علت می‌فرمائید مخصوصا در جایی که با انفذت اجازه کند، مگر این انفذت^۱ چه خصوصیتی دارد؟

استاد: ببینید اگر مالک با اجزت^۱ اجازه کند بیع فضولی را، اجازه یعنی اظهار رضایت و یعنی اذن بعد از وقوع معامله در این مورد شاید آن معنای انفاذ و نفوذی که به صراحت از آن یک معنای انتزاعی را از آن استفاده می‌کردیم در این نباشد، چون در اجازه در واقع این طور نیست که دو طرف داشته باشد و یک معنایی را از آن انتزاع کنیم و البته نه آنکه آن معنا را نداشته باشد بلکه صراحتی که در معنای انفاذ هست در اجازه به این شکل وجود ندارد والا حقیقتش را اگر بگوییم همان است همین بحثی که در مورد انفاذ داشتیم در مورد اجازه هم مسلم می‌توانیم بگوییم. و در مورد مبنای کاشفیت هم نمی‌توانیم بگوییم اخبار است چون در آنجا هم امضا است و گفتیم اصل ترتب اثر در هر دو مبنا یکی است.

این نظری که بیان شد از کلام بعضی از بزرگان این فهمیده می‌شود و این مساله را در رابطه با بحث نسبت بین انشاء و اعتبار مستقیما نفهموده‌اند بلکه در باب اشکال بر کلام مرحوم خوبی گفته‌اند و طبیعتا از این کلام این استفاده می‌شود که انشاء اعم از اعتبار است و در بعضی جاها انشاء هست اما اعتبار نیست.^۱

بررسی این نظر:

اما به نظر می‌رسد که این کلام محل تامل و اشکال است و سابقا عرض کردیم که معنای سببیت اعتباری متفاوت از سببیت در امور تکوینی است و ما وقتی می‌گوییم سببیت اعتباریه به معنای ایجاد موضوع برای اعتبار عقلاء است یعنی در واقع وزان سببیت اعتباریه با سببیت حقیقی یکسان نیست، اگر بر منوال سببیت حقیقی بود ما می‌توانستیم بگوییم چه بسا این یک امر انتزاعی است اما در سببیت در اعتباریات عرض کردیم که وقتی می‌گوییم مثلا از نظر شارع و عقلاء انشاء بیع، سببیت دارد برای ملکیت و بیع سبب برای ملکیت است، در واقع معنایش این است که اگر بیع تحقق پیدا کرد موضوع برای اعتبار عقلاء درست شده است یعنی زمینه‌ای فراهم می‌شود که عقلاء آن آثاری را که مورد نظرشان هست بر آن مترتب کنند و این طور نیست که بگوییم یک سببی و مسببی هست منتهی سبب و مسبب اعتباری است تاثیر هم یک امر انتزاعی به

^۱ محمد روحانی، منتقی الاصول، ج ۱، ص ۱۳۸

این معنایی که مورد نظر شما باشد نیست و اصلاً سببیت اینجا به این معنا است که موضوع برای اعتبار عقلاء درست می‌کند و شارع هم که آمده گفته بیع سببیت اعتباریه برای ملکیت دارد و عقلاء هم که این را می‌گویند، یعنی اینکه از دید عقلاء و شارع بیع وقتی تحقق پیدا کرد این موضوع برای اعتبار عقلاء درست می‌شود نه اینکه یک سببی باشد در عالم اعتبار و این یک مسببی داسته باشد که این موثر در او باشد.

لذا با این معنایی که ما برای سببیت عرض کردیم این بیان و این نظر قابل قبول نیست. در مورد اجازه هم همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم اجازه وقتی که محقق و انشاء می‌شود، با اجازه و انفاذ موضوع برای اعتبار عقلاء درست می‌شود و وقتی بیع فضولی را مالک اجازه می‌کند با اجازه او موضوع برای اعتبار عقلاء درست می‌کند و اینطور نیست که انفاذ یک معنای انتزاعی باشد که ما این را از یک اثر و مؤثری در عالم اعتبار انتزاع کنیم، آنچنان که سببیت را از یک سبب و مسبب در عالم تکوین انتزاع می‌کنیم و یعنی اینطور نیست. انفاذ در واقع ایجاد موضوع برای اعتبار عقلاء است و موضوع درست می‌کند برای عقلاء که یک مسئله‌ای را اعتبار کنند. بنابر این این سخن از این بزرگوار به نظر می‌رسد قابل قبول نیست که بگوییم که بعضی از معانی انشائیه هستند که قبول اعتبار نمی‌کنند و این بیانی که ایشان داشتند محل اشکال و تامل است. یا مثلاً بعضی‌ها که اینک سابقاً هم اشاره شد قائل‌اند که در مورد بیع غاصب و فضولی و امثال اینها انشاء هست ولی اعتبار نیست اگر به خاطر داشته باشید یکی از اشکالاتی که به مشهور وارد شده بود همین نقض‌هایی بود که در مورد بیع غاصب، بیع فضولی مع العلم به عدم لحوق الاجازه و بیع چیزی که قدرت بر تسلیمش نیست و مواردی از این قبیل... که اشکال این بود که در این موارد انشاء هست ولی اعتبار نیست، این هم می‌تواند به عنوان ذکر مواردی باشد که انشاء هست ولی اعتبار نیست.

بررسی این موارد:

ما این را همان جا جواب دادیم و عرض می‌کنیم که این موارد نمی‌توانند به عنوان شواهدی بر رد نظر ما باشد؛ کسی بگوید مواردی هست که انشاء هست ولی اعتبار نیست و ما در همه این موارد آنچه که لازم بود پاسخ دادیم که در این موارد در واقع انشاء به این معنا است که شخص مُنشأ نه اینکه یک چیزی را انشاء کند و تمام شود و آثار مترتب شود بلکه معنای انشاء یعنی اینکه در مقام ایجاد مقتضی به وسیله لفظ قرار گرفتن یعنی می‌خواهد با لفظ ایجاد یک معنایی کند نه اینکه این معنا حقیقتاً محقق می‌شود و اقتضای آن معنا بوجود می‌آید و به شرط اینکه موانعی در کار نباشد تحقق اعتباری پیدا نمی‌کند.

به عبارت دیگر الفاظ علت تامه تحقق معنا نیستند و جزء العله هستند و یعنی باید شرایط موجود باشد و موانع مفقود باشد لذا در این موارد که ما می‌گوییم انشاء هست شاید به یک معنا تسامحاً می‌گوییم و یا اگر هم می‌گوییم حداقل این است که مثل غاصب و فضولی که علم به عدم لحوق اجازه دارد اینها در واقع در مقام ایجاد یک مقتضی هستند نه اینکه به تمام معنا به آن معنا وجود می‌بخشند. توجه به این نکته داشته باشید که ما نمی‌توانیم قائل بشویم که یک وجود اعتباری هست ولی اثری ندارد و این قابل قبول نیست و این معنا ندارد پس یا این وجود اعتباری هست و این اثر را دارد یا وجود اعتباری نیست و اثری هم ندارد و مثل مرحوم آخوند که قائل به وجود انشائی بودند خواسته‌اند بین وجود انشائی و ترتب اثر تفکیک کند و این مسئله را به این شکل حل کند. ولی ما چون وجود انشائی را قبول نداریم می‌گوییم اینجا وجود

اعتباری به معنای تامش تحقق ندارد و آنچه که تحقق پیدا کرده مقتضی برای وجود اعتباری است که این ترتب آثار بر او منوط بر این است که موانع کنار بروند و شرایط و ضمائماً به او محقق شوند.

قول دوم:

از طرف دیگر بعضی ها قائل اند که مواردی داریم که در آن ها اعتبار هست ولی انشاء نیست که ما باید این مسائل را حل کنیم تا نتیجه گیری صحیحی در این رابطه داشته باشیم. البته در خصوص این نظر قائل مشخصی نمی شود برای آن پیدا کرد ولی ما این نظر را مطرح می کنیم به عنوان اینکه ممکن است کسی این چنین نظری داشته باشد و حتی مثال روشنی هم برای این ادعا ذکر نمی شود ولی فقط با استناد به اینکه در روایت داریم که خداوند متعال نسبت به چیزهایی سکوت کرده است «ان الله سكت عن اشیاء» که علت سکوت خداوند در مورد آن اشیاء این است که مصلحت اقتضا نمی کرده است که حکمش بیان شود، یعنی لقائل ان يقول که از این جمله می توانیم استفاده کنیم که مواردی هست که اعتبار تحقق پیدا کرده ولی حکم انشاء نشده است، وقتی می فرماید «ان الله سكت عن اشیاء» یعنی اعتبار صورت گرفته ولی به دلایلی حکم انشاء نشده است چون اگر اعتبار صورت نگرفته بود گفته نمی شد که سکت عن اشیاء یعنی یک مصلحتی بوده و اقتضای یک اعتبار و انشائی داشته و اعتبار هم شده که مثلاً فلان کار انجام شود ولی مصلحت اقتضا نکرده که به صورت حکم انشاء شود، لذا ممکن است کسی به استناد به این بیان ادعا کند که اعتبار هست ولی انشاء نیست.

بررسی این نظر

این سخن هم جوابش کاملاً روشن است و جواب این است که اساساً چه کسی می گوید در این موارد اعتبار هست ولی انشاء نشده است؟ و هذا اول الکلام، آنچه که از این بیان می فهمیم این است که در مواردی اقتضای انشاء بوده ولی انشاء نشده است و معنای سکت عن اشیاء این است که مواردی بوده است که اقتضای جعل حکم و انشاء حکم در آن وجود داشته ولی به دلایلی حکم انشاء نشده است و ما از این بیان چیزی بیش از وجود اقتضای حکم نمی فهمیم، نه اینکه اعتبار شده ولی انشاء نشده باشد چون معنای اینکه می گوئیم اعتبار شده است یعنی بالآخره این را به عنوان یک تعهدی حداقل در افق ذات و نفس بر ذمه مکلف قرار داده باشد و بعد بگوید حکمت، ما این را از این بیان نمی فهمیم بلکه آنچه که از این بیان فهمیده می شود صرفاً این است که آن عمل یک مصلحتی یا مفسده‌ای در آن بوده که به اعتبار آن مصلحت یا مفسده قابل تعلق حکم بوده اما به خاطر عوارض و موانع حکم انشاء نشده است لذا این بیان اثبات نمی کند که یک جاهایی اعتبار هست ولی انشاء نیست.

نتیجه گیری:

آنچه که از مجموع این سخنان بدست می آید و ما می توانیم فی الجمله عرض کنیم این است که نسبت بین انشاء و اعتبار نسبت تساوی است یعنی هر انشائی اعتبار است و هر اعتباری هم انشاء است. مواردی هم که می توانست به عنوان اشکال بر نظر مختار مطرح شود ما جواب دادیم که اینها صلاحیت نقض این مسئله و بیان را ندارد. به این نکته توجه داشته باشید که ما وقتی می گوئیم نسبت بین انشاء و اعتبار منظورمان امور اعتباریه و امور انشائیه است و در واقع می خواهیم بگوئیم نسبت بین معانی انشائیه و امور اعتباریه تساوی است.

همچنین به این نکته توجه داشته باشید که در جملات خبریه استعمال است و در باب وضع بحث بر می‌گردد به اینکه در باب وضع چه مبنایی اتخاذ کنیم و اینکه آیا وضع را صرف یک تعهد می‌دانیم یا جعل علامیت، بلکه طبق بعضی از مبانی وضع اعتبار می‌شود و انشاء به این معنا نیست. آنچه که ما عرض کردیم که نسبت بین اعتبار و انشاء و یا به عبارت دقیق‌تر نسبت بین امور انشائیه و امور اعتباریه تساوی است این بر طبق مبنای خودمان عرض می‌کنیم و الا بر طبق مبنای دیگر تفاوت می‌کند مثلاً بر طبق مبنای مرحوم آخوند یا مبنای مشهور و مبنای محقق عراقی و بعضی از دیگران بزرگان طبیعتاً نتایج متفاوتی بدست می‌آید و آنچه که ما عرض کردیم بر طبق مبنای خودمان و طبق آنچه که تا به حال مشی کردیم است و الا طبیعتاً بر طبق مبنای مرحوم آخوند مثلاً که قائل به وجود انشائی است، طبیعتاً نسبت بین انشاء و اعتبار به ظن قوی نسبت تساوی نیست یا بر طبق مبنای دیگر که نمونه آن را در بالا عرض کردیم که باید بحثش در باب وضع مطرح شود.

تنبیه چهارم: تعلق انشاء به امور اعتباریه

تنبیه چهارم این است که به طور کلی انشاء فقط به امور اعتباریه تعلق می‌گیرد و متعلق انشاء امور واقعیه نیستند. انشاء به هیچ وجه نمی‌تواند به یک امر حقیقی و واقعی متعلق شود چون امور واقعیه و حقیقیه به تبع اسباب تکوینیه خودشان محقق

می‌شوند لذا اعتبار و جعل امور واقعیه و حقیقیه معنا ندارد و اگر به یاد داشته باشید در مورد تمنی، ترجی و استفهام گفتیم که انشاء تمنی، ترجی و استفهام در واقع غیر از انشاء آن استفهام حقیقی و تمنی حقیقی و ترجی حقیقی است. یعنی ما با لعل نمی‌خواهیم یک صفت حقیقی نفسانی ترجی را انشاء کنیم. آن صفت حقیقی قائم به نفس است و طلب و استفهام حقیقی و ترجی حقیقی و... اینها به دنبال اسباب تکوینی خودشان محقق می‌شوند. اما آنچه که با لعل و هل و امثال اینها برای استفهام، ترجی و تمنی و امثال اینها انشاء می‌شود یک وجود اعتباری است.

پس به طور کلی به عنوان یک قاعده عقیدمان این است که امور واقعیه قابل تعلق جعل و انشاء نیستند و انشاء فقط به امور اعتباریه تعلق می‌گیرد، حالا گاهی یک ماهیت اعتبار می‌شود و گاهی سببیت اعتبار می‌شود، به عبارت دیگر گاهی یک حکم اعتبار می‌شود و گاهی یک موضوع اعتبار می‌شود. این هم تنبیه چهارم که لازم بود ذکر شود.

بحث جلسه آینده: حالا بعد از آن که این تنبیهات بیان شد که بحث ما هم در امور مقدماتی مربوط به حقیقت حکم شرعی هم تقریباً تمام می‌شود. که باید ببینیم که حقیقت حکم شرعی چیست؟ آیا حکم شرعی عبارت است از خود انشاء و اعتبار؟ آیا حکم شرعی به آن انشاء برمی‌گردد؟ یا مُنشأ حکم شرعی است؟ یا آنچه که در نفس و ذات معتبر تحقق دارد حکم شرعی است؟ که این را باید بحث کنیم.